زیر نور صحنه

نگاهی به فاوست گوته

معامله با شیطان

آینا قطبی یعقوبی

■ من بـه میلیون‌ها نفر امـکان می‌دهم کـه اگر نه در فراوانـی، در آزادی زندگی کننـد....ض آری من به این حقیقت یقین دارم و آن والاترین سـخن عقل است که تنها کسی سـزاوار زندگی در آزادی اسـت که پیوسته هر بامداد، هم این و هم آن را در تصرف دارد. (فاوست)

همه مـا آرزوهای رنگارنـگ و بزرگـی داریم که به زیسـتن‌مان در زمین شـکل می‌دهنـد. رویاهایی که طریقت‌مان شـده و جاده‌های زندگی شخصی، فردیت و به مرور زمان؛ افسـانه زندگی‌مان را می‌سـازند و همه عمر در پی محقق شدن همان‌هاسـت که دست و پا زده و اغلب هم در جاده رسیدن به‌همین رویاها که طریقت شکست‌ها، نومیدی‌ها و خسـتگی‌ها نیز هست، دست شسته و تسلیم می‌شـویم. اما کم‌اند آنهایی که جسارت قمار کردن با زندگی به نیت بردن رویاهای‌شان را دارند و کمترنـد آنهایی کـه در معامله این قمـار خطرناک، راسـت‌باز و پاک‌باز باشند. فاوست از دسـته آخر است. مردی که برای رسیدن به آنچه می‌خواهد، روحش را در معامله با شیطان به داو می‌گذارد.

فاوست، چهره آشنایی در ادبیات جهان است. کمتر کسی اسـت که او را نشـناخته و کمتر هنری است که اقتباسـی از داسـتان زیسـتنش را عرضه نکرده باشد. نویسـندگان بزرگی چـون گوتـه، کریسـتوفر مارلو، توماس مان و... از او نوشته‌اند و تعداد قابل توجهی فیلم، اپرا، تئاتر، نقاشـی و... در پنج‌سده گذشـته با محوریت او و داسـتان زندگیش خلق شـده‌اند. در ایـن میان اما فاوست گوته چیز دیگری اسـت. گوته برای نوشتن این نمایشنامه ۶۰سـال تمام وقت گذاشته و همه عمر آن را اثری ناتمام می‌انگارد و تنها پس از مرگش است که متن نمایشـی او به‌طور کامل چاپ می‌شـود. نمایشنامه‌ای با زبانـی سـنگین و فاخر و به شـعر؛ در دو قسـمت، با صحنه‌پردازی‌های متفـاوت و عظیـم و دیالوگ‌هایی طولانـی و کاراکترهایـی پر تعـداد که امـکان اجرای کامل نمایشـی آن را در تمام چند سده گذشته ناممکن کرده و به غیـر از چند بار معدود، به طـور کامل به روی صحنه نرفته است. شـاید از همین‌رو باشـد که عده‌ای این متن نمایشی را در ذیل نمایشنامه‌های کلوزت قرار می‌دهند. نمایشنامه‌هایی که تنها برای خواندن نوشته شده و قابلیت اجرای کامل ندارند.

اما آنچه که فاوسـت گوته را از سـایر همتایان خود جدا می‌کند تنهـا مفاخرت زبانـی و خواندنی بودن آن نیست. بلکه نگاه متفاوت گوته به شیطان، خدا، زیستن و مردی اسـت که روحش را فروخته اسـت. فاوسـت گوته، شـخصیتی پیچیده، با لایه‌هایی تودرتوست که جنبه‌هـای روان‌کاوانه و جامعه‌شـناختی‌اش به‌خوبی در نمایشنامه تصویر می‌شوند. شـخصیتی که به‌سبب چندوجهی بودن و اراده پرقدرت و تزلزل‌ناپذیرش برای سـاختن دنیایی بهتر، بـه نمونه و الگویی برای انسـان مدرن بدل شـده و تحلیلگران بسـیاری چون مارشال برمن در نقد مدرنیته، او را دسـتمایه تحلیل و تفسـیر انسان پراگماتیست عصر مدرن کرده‌اند.

نمایشـنامه در دو قسـمت، داسـتان زندگـی ماجراجویانـه فاوسـت را روایت می‌کند. در قسـمت اول فاوسـت با شـیطان معاملـه می‌کنـد. روحش را درازای خرسـندی حقیقـی عرضـه کرده و بـه همراه شـیطان به دنبال این خرسندی رهسـپار شده، عاشق دختر جوانی به نام مارگریت می‌شـود. عشقی ناکام که دستمایه اقتباس‌های هنری بسـیاری شده و بیشترین اجراهای نمایشـی فاوسـت هم حول همین داسـتان عاشـقانه به‌صحنه رفته‌اند. قسـمت اول نمایشـنامه با مرگ مارگریت و صعـود روحش به بهشـت به پایان می‌رسـد. قسـمت دوم نمایش اما بسـیار پیچیده‌تر و جذاب‌تر است. فاوسـت برای رسـیدن به خرسندی و شـادکامی‌ای که رنجی ندارد، همه لذایـذ را یک‌به‌یک امتحان کرده و هربار درمانده‌تر می‌شود. او نه در جوانی و زیبایی، نه در ثروت و قدرت و نه حتی در عشق هلن‌تروا خرسـندی مطلوبـش را نمی‌یابـد و در اوج ناامیـدی تصمیم می‌گیرد تا با استفاده از قدرت و ثروتش، دنیایی بهتر برای مردم سرزمینش بسـازد. نیروهایش را جمع می‌کند، تمام خرد، ثروت و ابزارهایش را به‌کار می‌گیرد تا زمین‌های سـرزمینش را آباد کـرده و نیروهای قهار طبیعت را به کام انسـان مهار کند و عجبـا که در میانه این عمل، خرسندی مطلوب خویش را یافته و احساس شعف و رضایت می‌کند. از این‌روسـت که پس از مرگ، فرشـتگان برای بردن روحش به بهشت به زمین آمده و شیطان را ناکام می‌گذارند.

فاوسـت گوته، یک مصلح اجتماعی است. او تلاش می‌کند تا دنیایی بهتر و آبادتر بسـازد. او یک عقل‌گرای تمام و کمال اسـت. در قسـمت اول نمایـش می‌بینیم کـه در اوج‌دلزدگـی از دنیای مـادی به جـادو و علوم خفیـه روی‌آورده با کمـک نیروهای طبیعـت اعمال محیرالعقول انجام می‌دهد. اما اینها برایش بی‌ارزشـند. چرا که او پراگماتیستی بااراده است که به نیروی عمل، جهان خویـش را تغییر می‌دهد. فاوسـت گوته، مردی علیـل و واخورده کـه روحش را بـه ازای لـذات مادی صرف، مبادله کرده، نیسـت. او به دنبال تغییری بزرگ است و سـودای به عینیت درآوردن رویاهایش را دارد. به‌همین دلیل به شـیطان روی می‌آورد و به کمک خرد و قدرت شـیطان، برجهان مادی تسـلط یافته و به‌مدد مشاورت قدرتمند اوسـت که در انتهای نمایش انسان بهتری می‌شود. فاوست گوته، روشنفکر دلزده و بدبینی اسـت که در جریان همکاری با شـیطان به یک مصلح اجتماعی بـزرگ تحول یافته نویدبخـش آینده بهتری برای انسان می‌شـود. مردی خوش‌اقبال (معنای لاتین کلمه فاوسـت) که بهشـت را به سـاختن دنیایی بهتر در زمین فروخته و پیروز می‌شـود، چرا کـه فرمانروای آسمان‌ها اراده بلندهمتان را پاداش می‌دهد.

گفت‌وگو با حمیدرضا نعیمی، کارگردان فاوست

تئاتر کار کردن در ایران، عشق و فداکاری

فروغ سجادی

عکس: مهدی حسنی، شرق

شـما یـک بازخوانـی از متن کلاسـیک «فاوسـت» گوته اجرا کردید، در واقع آن را بـرای مخاطب امروز جامعـه خودتان به صحنه آوردید. در شرایطی که برخی روی این آثار کلاسـیک تعصب خاصی دارند و معتقدنـد نبایـد بازخوانی شـود. به نظر شما متن کلاسـیک گوته دیگر جوابگوی مخاطب امروز نیست؟

بلـه، کاملا درسـت اسـت. در ابتـدا باید پرسید در کدام سالن، با کدام امکانات و بودجه می‌توان فاوست را کامل اجرا کرد.

به نظر تـان اگر هم امکانات باشـد، لزومی به اجرای متون کلاسـیک نمایشـی مانند فاوسـت یا آثار شکسـپیر بـرای مخاطب امروز است؟

تفاوت اساسـی میان متـن گوتـه و آثار شکسـپیر اسـت. با وجود اینکه فاوست یکی از زیباتریـن و شـاعرانه‌ترین آثار کلاسـیک جهان است اما در بسـیاری از بخش‌ها این اثر اصلا دراماتیک نیست و بیشـتر بیانگر قدرت شاعری فیلسوف و شـاعری مانند گوته اسـت. ما در بیشتر آثار شکسـپیر با درام مواجه‌ایم بنابراین، آثار شکسپیر می‌تواند حالا با نگاه و رویکرد امـروزی اتفاق بیافتند و می‌تواند هم در شـکل کلاسـیکش به صحنه بیاید و عده‌ای آن را بپسندند و عده‌ای نه. جان گیل گاد به عنوان یک شکسپیر شناس انگلیسی می‌گوید: ما بسـیار لذت می‌بریم از اجرای کارگردانان مدرن و پیشرو اروپا از آثار شکسـپیر اما هیچ‌کس هم به اندازه ما بازیگران انگلیسی قادر نیست شعر شکسـپیر را اجرا کند. او در اینجا تاکید بر شعر شکسپیر می‌گذارد. شکسـپیر درجه اول دراماتیک می‌نویسد و آثارش قابـل اجرای کامل در صحنه هسـتند اما نمایشـنامه «فاوسـت» در بسـیاری از بخش‌ها مثل پرده دوم و بخش دوم اصلا از نظر بصری، ایده و فکر برای مخاطب امروز ارزشـی ندارد و من اساسـا می‌توانم بگویم جز برای مخاطبان آلمانی زبان که از صور خیال و ایمـاژ کلام و اتفاقاتی که در شـعر گوته می‌افتد، چیز دیگری برای گفتن ندارد. فاوست توسط قدرتی که مفیستو به او می‌دهد به قلب تاریـخ می‌رود و با آدم‌هـا برخورد می‌کند. ما آن را حـذف کردیم، چه خلأیی تماشـاگر اکنون احسـاس می‌کند؟ من دارم برای مخاطب ایرانـی تئاتر کار می‌کنم و هیچ چشـم‌اندازی هم برای مخاطبی غیر از مرزهای کشـورم ندارم اما برای این مخاطب ایرانی فکر نمی‌کنم. خیلی بیشـتر و فراتر از یک مقوله خانوادگی و دم دسـتی در حد مباحث سریال‌های تلویزیونـی و فیلم‌های سـینمایی‌مان به آن فکـر می‌کنم. ولی برای این مخاطب کار می‌کنم. پس به زبـان، حوصله، اضطراب و احساسـات موجود در اطراف این مخاطب ایرانی کار می‌کنم. در این شـرایط فکر می‌کنم چقدر خوب اسـت فاوست را برای مخاطب ایرانی اجرا کرد امـا با نگاه و رویکرد امـروزی. این نگاه و رویکرد تغییرات زیادی را می‌طلبد. دیگـر زبان ترجمه‌ای که وجود دارد، ایـن زبان بایـد صریح‌تر و راحت‌تر بـا این مخاطب حرف زد امـانه به معنای اجـرای زبان لق و محـاوره‌ای کوچه و بازار نیست و تمام دیالوگ‌ها براساس حساب و کتاب و براساس ریتم و تعریفی کـه از زبـان دراماتیک ارایـه می‌دهیم، تعیین می‌شود. بنابراین شـخصیت‌ها و صحنه‌ها بر همین اساس کم و متفاوت می‌شوند. مفیستو یا شیطان در این نمایش دیگر مانند نمایشـنامه گوته نیسـت که در ابتدا وقتی قرار است دیده شود یک سگی بیاید و آن سگ نشانه‌ای از آن باشد و بعد وقتی می‌آید با تمام پلیدی بیاید. من معتقدم؛ ما همگی به نوعی در این جهان امروز روحمان را به شـیطان فروخته‌ایم و شـیطان رنگ عوض کرده و شـده زندگی ماشـینیزمی که ما را از همه احساسـات، خیالات و لطافت‌ها دور کرده و ما را خشـن و بی‌روح کرده است. انگار ما روحمان را به این زندگی ماشـینی فروخته‌ایم بنابراین مفیستوی من دیگر آن مفیستو نیسـت. این تغییرات برحسب نگاه امروزی ماست.

فکر می‌کنم این نگاه، یکی از ویژگی‌های اجرای شماسـت. چون شـخصیت‌هایی که در صحنه می‌بینیم کامـلا ما به‌ازا دارند و قابل لمس هستند.

نگاه‌ها بـا زمانه خود فرق می‌کند. شـیلر می‌گویـد: با زمان خودت بـاش اما آفریـده زمان خـودت نباش. ایـن جمله قابل توجهی اسـت اگر امروزه من بخواهم همان گونـه‌ای ببینم که خوشامد بسیاری از مخاطبانی باشـم که برنامه‌های تلویزیونی را دوسـت دارند، پس باید اجرایـی نازل به صحنه ببـرم اما من معتقدم این تماشـاگر، تماشـاگری باهوش و فهیـم که کمی بی‌حوصله شده و کمی خوش‌سلیقگی‌اش را از دست داده است. ما ملت معماری، فرش، شعر و موسیقی هستیم بعد می‌بینیم این ملت خسته و بی‌حوصله شـده و یک برنامه ۳۰ دقیقه‌ای کفایت می‌کند. حال من می‌خواهم برای این تماشـاگر فاوست گوته را اجرا کنم، فاوستی که وقتی پیتر اشتاین در آلمان آن را اجرا کرد ۱۲ سـاعت طول کشـید و ۱۵ میلیون یورو هزینه برد. من باید این فاوسـت را با حفظ همه ارزش‌های درونیش برای مخاطبم ساده کنم پس باید به خیلی چیزها فکر کنم تا حوصله مخاطبم سـر نرود. بهترین و برنده‌ترین سـلاحی که در اینجـا می‌توانم به آن فکر کنم، طنز اسـت. چون مخاطب امـروز من به راحتی متاثر می‌شـود اما به راحتی هم خسته می‌شـود اما می‌شـود این تماشـاگر را خنداند و با طنـز جدی‌ترین حرف‌ها را به او زد بنابرایـن می‌آیم در صحنه‌هایی که امکان وقوع اتفاق طنز اسـت، اتفاق طنـز را می‌گـذارم و اتفاقا بیشـترین حرف‌هایم را هـم در همین صحنه‌های طنز می‌گذارم. این کار سـختی بود اما خوشحالم بازتاب‌های خوبی داشت.

جنس طنزی که انتخاب کرده‌اید در حد و شـأن خود متن بـود، ما در این اجرا شـاهد لودگی نیستیم و از طنز غمباری اسـتفاده می‌کنید، طنزی که ما را متاثر می‌کند و به فکر می‌برد و بیشتر یک گروتسک است.

بله، کاملا درست اسـت. ما تا جایی حد طنز و شوخی داریم. یک صحنه‌هایی هم هست که باید جدی بود یا شعار داد. تا جایی که متن اثر به ما اجازه می‌داد شـوخی کنیم اما وقتی که تراژدی زندگی فاوسـت رقم می‌خورد و آن کشته شدن و مرگ مارگریت معشـوقه‌اش اسـت از آنجا فصل دیگری در تئاتر شکل می‌گیرد فصلی که در آن فقط کار و تلاش اسـت و فاجعـه‌ای که در پایان به آن می‌رسد. در اینجا تماشـاگر تنها می‌تواند گاهی اوقات فقط لبخند بزند. انسـان‌ها در دوره‌های گذشـته زمان کمی داشتند بنابراین یک سـال برایشـان عمری بود اما امروزه دیگر یک سال عمری نیست و زود می‌گذرد. انسـان عصر حاضر انسان سرعت اسـت و در این شـرایط گاهی روحیه شـادی خود را از دسـت می‌دهند و گاهی فقط به یک لبخند دلخوش هسـتند. اگر دقت کرده باشید امروزه حتی داستان‌ها هم کوتاه شده‌اند و این مینی مال و ادبیات متروبی که شکل گرفته به خاطر همین نبود مجال است. ما دیگر حتی روی صورت‌های یکدیگر هم مکث نمی‌کنیم و از کنار هم سریع می‌گذریم.

یعنی شما با این مینی مال شـدن و خلاصه کردن مفاهیم در هنر امروز مخالفیـد؟ چیزی که در اثر خودتـان هم به نوعی وجود دارد.

خیر. به نظرم ظرف و مظروف یک اتفاق دوطرفه اسـت. شما نمی‌توانید یک پـارچ آب را در یک لیوان جـا بدهید. گاهی یک نمایش باید دو سـاعت باشـد و نمایش دیگری باید یک ساعت. من می‌گویم گاهی می‌شـود یـک نمایش ۱۰ سـاعته هم اجرا کرد اما باید دید توانایی نگه داشـتن مخاطب را برای ۱۰ ساعت داریم. پس به یک خـوش ریتمی احتیاج داریم کـه بتوانیم این کار را بکنیـم. ما در این دو سـاعت اجرا از هر امکاناتی اسـتفاده کردیم؛ از رقص، موسیقی، طنز، تنوع میزانسـن‌ها و تصاویر، از اتفاقاتی کـه دارد رشـد می‌کند. گاهی هم بـه نظر می‌آیـد پیش‌بینـی کردن اتفاقات بـرای مخاطبی که فاوسـت را نمی‌شناسد، سخت اسـت و برای آنکه می‌شناسـد این چگونگی مطرح اسـت که حالا ما چگونه می‌خواهیم فاوسـت را به او نشان بدهیم. آیا در این اجرا با این طراحی‌ها، ضرباهنـگ و ریتم جذابیت لازم را ایجاد کرده‌ایم؟ این سوالی است که مخاطب‌مان باید به آن پاسخ دهد.

شـما در این اجرا با انتخاب چند مفهوم مهم نمایش فاوسـت که مفاهیم بزرگ انسانی هسـتند از درون اثر گوته، مسـایلی که در هر زمانی می‌تواند برای بشر اهمیت داشته باشد را برای مخاطب خود در این اجرا نمایش می‌دهید.

کاملا همین طور است.

ریتم و ضرباهنگ چیزی که امروزه در اکثر نمایش‌های روی صحنه وجود ندارد در اجرای شـما رعایت شـده و مشخص اسـت در این زمینه هم تـلاش خاصی کرده‌ایـد تا مخاطب بتواند بدون خستگی دوساعت از اجرای شما دیدن کند؟

بله، من هم این مشـکل را با بیشـتر تئاترهـای کنونی دارم که تعریف مشـخصی از ریتم و ضرباهنگ ندارنـد. گاهی اوقات می‌شـنوم که می‌گویند ریتم یک نمایش تند بود و خوب بود یا برعکس؛ کند و بد بود. من معتقدم برخـی از نمایش‌ها را باید در ریتم کند و برخـی را در ریتم تند اجرا کـرد و میزان کیفیت این موضوع تنها به خوش ریتمی و بد ریتمی اثر بازمی‌گردد.

به نظر شما چرا بیشتر نمایش‌ها این روزها بد ریتم هستند؟

اساسا معتقدم کارگردانان ما تعریف درستی از ریتم ندارند. کارگردانی که ریتم را نشناسـد یعنی نه متن را شناخته نه درک از بازی‌هـا و مخاطـب دارد و نه میزانسـن را می‌شناسـد. مگر می‌شـود تئاتری اجرا شـود و مخاطب خسته شود؟ خستگی در تئاتر معنی ندارد، آن تئاتری که مخاطب را خسته کند چون اساسا هیچ چیز آن سـر جایش نیسـت. تئاتر یعنی سراپا شور، لذت، تفریح و در قدم بعـدی تفکر و ایده. وقتی لذت نبخشد و سرگرم نکند یعنی ما ابزارمان را نمی‌شناسیم.

در این اجرا می‌بینیم شـما در اقتباس خود، به خوبی از کاربرد زبان استفاده کرده‌اید، مفاهیم و گفتار کلاسـیک متن گوته در اجرای شـما به زبان شاعرانه امروز تبدیل شده، دیالوگ‌هایی دلنشین اما با ساختار زبانی امروز؟

بله. من روی دیالوگ نویسی بسیار حساس هسـتم. اگر چه برای مخاطب امروز می‌نویسم اما معتقدم نباید وقت تماشاگر را تلف کرد. زبان مبحث اصلی در نوشتن است و بعد هم که اجرا می‌شود ما هسـتیم و صحنه و هیچ کار دیگری نمی‌توانیـم انجـام بدهیم و در برابر چشـمان تماشاگر اسـت که از هیچ، همه چیز می‌سازیم و این اسـت که آن اتفاق را ایجـاد می‌کند. پس من همیشه تا جایی که ممکن است سعی می‌کنم در حوزه متن کارم را سـختگیرانه انجام دهم و این اتفاق در دیالوگ نویسـی همیشـه برایم رخ داده اسـت. دوسـت دارم حـرف را خوب به مخاطبم بزنم.

ایده حضور آقای ایوب آقاخانی در این اجرا به عنوان بازیگر نقش شیطان از کجا آمد؟

ما برای نخسـتین بار در نمایش «شـبی که راشـل از خانه رفت» به کارگردانی پریسـا مقتـدی با هم همبازی شـدیم و از همان جا به هم نزدیک شـدیم، همان موقع نوشـتن نمایشنامه فاوسـت تمام شـده بود و من به عنوان یک دوسـت خوش فکر و با سـواد نمایشـنامه را به او دادم تا بخواند و نظـر بدهد، بعد از آنکه خواند به من گفت اگر خواسـتی این نمایشنامه را اجرا کنی خوشحال می‌شوم نقش مفیسـتو را به من بدهی بازی کنم. بعد از یک سـال هنگام چیدن گروه بازیگران از او خواستم تا در کنار ما باشد و این نقش را بازی کرد و ما با همه بچه‌ها بهترین روزهای تمرین را پشت سـر گذاشـتیم. از همان ابتدا ما دو نفر خودمان می‌دانستیم چه می‌خواهیم نه ایوب آقاخانی تحلیل اشتباهی از نقش مفیستو داشـت و نه من حرف دیگری داشتم ما با یکدیگر هم‌نظر بودیم و سعی کردیم شیطانی متفاوت ارایه دهیم.

شما تاکنون بیشـتر به عنوان نویسـنده و بازیگر در صحنه تئاتر حضور داشتید و تنها کارگردانی‌های مشترکی با آقای آرش دادگر انجام داده‌اید، چطور شـد، تصمیم گرفتید این بار به صورت جداگانه کارگردانی را هم تجربه کنید؟

از سـال ۸۸ که عملا آقـای دادگـر از گروه ما رفتنـد، گروه تئاتر شایا با سـابقه ۱۵ سـاله خود، نمایش‌های زیادی را تولید کرده، مـا علاوه بـر ادامه حیات خـود، باید گام‌هـای مهم‌تری هم در تئاتـر بر می‌داشـتیم. خوشـبختانه ما در ایـن گروه دو نمایشـنامه نویس داریم؛ یکی من و دیگری شهرام کرمی که او کارگردانی هم می‌کند. سـال قبل اولیـن کار کارگردانی گروه توسـط خانم بهنازنازی با نمایش فیل انجام شـد، متن این اثر نوشته من بود بر اسـاس داسـتان ریموند کارور، اما وقتی بحث فاوسـت به میان آمدم مایل بودم خـودم آن را کارگردانی کنم مانند سـال‌ها قبل که کارگردانی‌هایی انجـام داده بودم که در زمان خود کارگردانی‌های قابـل قبولی هم بود مانند: «وعده گاه نهنگ‌ها»، «دختری با شـنل ارغوانی» و کارگردانی مشترکی با آرش دادگر به نام «داسـتان‌های کارور» و از سال ۸۴ تا امروز دیگر من کارگردانی نکردم. پس برای شـروع کار سـختی بود و انرژی فراوانی گرفت.

به عنوان کارگـردان با چه مشـکلاتی در حاشـیه این اجرا دست به گریبان بودید؟

ما تمرین و اجرا کردیم بـدون دریافت هیچ ریالی، من فقط از مسوولان و بزرگسالان می‌پرسـم، مگر آنان خودشان هر ماه نمی‌روند از حسابداری اداره‌شـان پول دریافت نمی‌کنند؟ آیا آنان حقوق می‌گیرند کـه حقوق ما را ندهنـد؟ بچه‌های تئاتر تنها کسانی هستند که پیش از عید حتی یک ریال هم دریافت نکردند که حتی بتوانند برای خانواده‌هایشان یک هدیه بخرند، خون خانواده آنان از خانـواده هنرمندان رنگین‌تر اسـت؟ آیا روزگاری عده‌ای نباید پاسخگوی جفایی باشند که دارد در حق هنرمندان تئاتر این مملکت می‌شـود. تا کـی وفاداری؟ تا کی عشق؟

> **من از این خوشـحال می‌شـم که می‌بینم مردم کار می‌کنند، به شیوه خودشـان غذا می‌خورند، لباس می‌پوشند، به فرهنگ می‌رسـند، با سـواد می‌شـوند، از زیبایی‌ها لذت می‌برند. آن وقت دیگر هیچ‌کس به خاطر عاشق شدن مجازات نمی‌شود مفیستو! این دنیای کهنه و خسته ببین چطور مردمانی پرورش داده شده، یک مشت دیوانه زبان نفهم. » این قسمتی از دیالوگ زیبای نمایش فاوسـت، گوته با بازخوانی و اجرای جدید حمیدرضا نعیمی است که تا چند روز پیش در تالار چهار سو مجموعه تئاتر شـهر روی صحنه بود. نعیمی در این اجرا فاوست جدیدی متناسب با مخاطب امروز ارایه کرد. هرچند در این اقتباس به مفاهیم انسـانی و شـخصیت‌ها، زبان شـاعرانه و سوژه اصلی نمایش فاوست وفادار ماند.**

> **من دارم برای مخاطب ایرانی تئاتر کار می‌کنم و هیچ چشم‌اندازی هم برای مخاطبی غیر از مرزهای کشورم ندارم اما برای این مخاطب ایرانی فکر نمی‌کنم. خیلی بیشتر و فراتر از یک مقوله خانوادگی و دم دستی در حد مباحث سریال‌های تلویزیونی و فیلم‌های سینمایی‌مان به آن فکر می‌کنم**

تماشاخانه

چه خبر از روی صحنه؟

دور جدید نمایش‌هـای صحنه‌ای با اجـرای چهار نمایـش در تالارهای مجموعه تئاتر شـهر از یکشـنبه آغاز شد. تالار چهارسـو که پیش از این میزبان نمایش تماشـاچی محکوم بـه اعدام بـه کارگردانـی روح‌الله جعفری بـود از دیـروز میزبـان نمایـش «خانمچه و مهتابـی» بـه کارگردانی مسـعود دلخواه اسـت. این نمایش که قرار بود هفته گذشـته بـه روی صحنه برود برداشـت تازه‌ای از آخرین نمایش مرحـوم اکبر رادی اسـت که بهمن ماه سال گذشته توسـط هادی مرزبان به روی صحنه رفت. خانمچـه و مهتابی با بازی محبوبه بیات از سـاعت ۱۹:۳۰ بـه مدت ۱۰۰ دقیقـه و قیمت بلیت هفت هزار تومان به روی صحنه خواهد رفت.

تالار سـایه هم میزبان نمایش «شن» به کارگردانی کتایون حسـین زاده، سـاعت ۲۰ به مدت ۶۰ دقیقه و قیمت بلیـت هفت هزار تومـان میزبـان علاقه‌مندان تئاتر اسـت. قرار بود همزمان با این نمایـش از یازدهم اردیبهشـت نمایش «لارنس راهـب مردمی که حرف می‌زند» نوشـته محمد چرمشـیر اسـت که بـا بازی افشـین هاشـمی و کارگردانـی عباس غفـاری هم به صحنه برود کـه به دلیل پاره‌ای از مشـکلات اجرای آن به تعویق افتاد. «بلوط‌های تلخ» عنوان نمایش دیگری به کارگردانی شـهرام کرمی اسـت که سـاعت ۱۹ به مـدت ۷۵ دقیقـه و قیمت بلیـت هفـت هـزار تومان در تـالار قشـقایی پذیرای دوستداران به تئاتر خواهد بـود. در کارگاه نمایش هم نمایش «خداحافظی نکن» بـه کارگردانـی مسـعود طیبـی سـاعت ۱۸:۳۰ با مـدت ۶۰دقیقـه و قیمت بلیت پنج هـزار تومان روی صحنـه خواهد رفـت. تالار اصلی تئاتر شهر که از هفتم فروردیـن میزبـان نمایش «نصـرت خانـوم مـادرم و نـوروز» بـه کارگردانـی امیر دژاکام بود. در ایـام دهه فاطمیـه میزبان نمایش «تا اشکسـتان» بـه کارگردانـی حمید حراسـت که از سـاعت ۲۰:۳۰ به مـدت ۹۰ دقیقـه و قیمت بلیت هشـت هـزار تومـان تـا ۱۷ اردیبهشـت بـه اجرای خـود ادامه خواهـد داد. اما در تماشـاخانه ایرانشـهر نیز از هفتـه آینده شـاهد جابه‌جایـی نمایـش نامه‌هـا هسـتیم. بـا پایان یافتـن نمایـش «درس» بـه کارگردانـی داریـوش مهرجویـی از هفته آینده به صورت همزمان دو نمایش «تی کـی تاکا» و «سـاعت صفر» بـه کارگردانی آتیلا پسیانی در سالن سمندریان تماشـاخانه ایرانشـهر بـه صحنه می‌روند. نمایش درس در حالی ایرانشهر را ترک کرد که به عنـوان پرفروش‌ترین نمایـش این مجموعه رکورد فروش را شکست. این نمایش نمایش با ۴۲ اجرا میزبان شـش هزار و ۹۵۹ تماشـاگر و علاقه‌مند تئاتر بوده که از این تعداد تماشـاگر مبلغ یـک میلیارد و ۱۳ میلیون و ۵۵۰ هزار ریال نیز فروش بلیت داشت.

همچنیـن سـالن شـماره دو ایـن مجموعـه که میزبان دو نمایش دایی وانیـا و عجایب‌المخلوقات بود در اختیار گـروه اجرایی نمایش «گلن گـری راس» به کارگردانی پارسـا پیروزفر قرار گرفت. پیروزفر که بعد از چندین سـال دوری از تئاتر بازگشـته است با حضور بازیگرانی چون هومن برق‌نورد، رضا بهبودی، سیاوش چراغی‌پور، مسـعود میرطاهری و پیروزفر اجرا شـود. همچنین احتمال پیوسـتن حمیدرضـا آذرنگ به این گروه بازیگری وجـود دارد. «گلن گری راس» نوشـته دیوید ممت روایتگر چند فروشـنده املاک اسـت که بر اثر فشار مادی دسـت به کارهای عجیب می‌زنند اما تغییر مثبتـی در وضعیت‌شـان رخ نمی‌دهد. طراحی صحنـه و لباس «گلن گـری راس» هم بر عهده آتوسـا قلم‌فرسایی است و آرش فصیح دسـتیار کارگردان این نمایش است. پارسا پیروزفر انتخاب موسیقی نمایش را نیز بر عهده دارد. قرار بود بازیگرانی چون امیر جعفری، هدایت هاشـمی و علی سـرابی در نمایش «گلن گری راس» به کارگردانی پارسا پیروزفر حضور داشته باشند که به دلیل تعهدات کاری دیگر، این امر میسر نشد.

یادگار سال‌ها

عروسک‌ها غافلگیر شدند

■ با اینکه همه می‌دانستیم اما باز هم غافلگیر شدیم. مرگ حتی وقتی آمدنش قابل پیش‌بینی است باز هم غافلگیرمان می‌کند. این بـار تئاتری‌ها و به‌خصوص تئاتر عروسـکی غافلگیر شـدند. انجمن نمایشگران عروسـکی در جلسـه‌ای کـه هفتم اردیبهشـت ماه ۱۳۹۰ در خانه تئاتر جمع شـده بودند تا برنامه‌ریزها روز عروسـک‌ها را نهایـی کنند. بـرای برگزاری یک مراسـم و نامگـذاری برنامـه مختصر سـال ۱۳۹۰ هیچ اختلاف نظری نداشـتند و می‌خواسـتند برای استادشان، دوستشـان، همراه و همکارشان در تالار مولوی همان جایی که «سـمک عیار» بعد از مدت‌ها انتظـار خالقش بـه صحنه رفتـه بود؛ بزرگداشـت بگیرنـد، امـا جـواد ذوالفقـاری، چنـد روز پیش از مراسـم (۱۱ اردیبهشـت ماه) همه را غافلگیر کرد و خاطره‌هایش را برای عروسک‌ها گذاشت.

ذوالفقـاری چند ماهـی بود از بیماری سـرطان کبـد رنـج می‌بـرد. در یکـی دو هفتـه اخیـر که بیمـاری اش شـدت یافـت خیلـی از تئاتری‌هـا فهمیدند مردی که سـال‌های زیـادی از زندگی‌اش را وقـف عروسـک‌ها کـرده بـود، بیمار اسـت در حالی که مدت‌ها بـرای اجرای آخریـن نمایش اش «سـمک عیار» انتظار کشـید اما این نمایش زمانی در تالار مولوی نوبـت اجرا گرفت کـه بیماری دیگر توان اجـرا را از او گرفته بود. هرچند گروه نمایشـی به پاس زحمـات او این نمایش را بـه صحنه برده‌اند و «سـمک عیار» این روزها آخرین اجراهایش را در شرایطی پشت سـر می‌گذارد که دیگر کارگردانش در میان ما نیسـت اما عروسـک‌های او ایـن روزها روی صحنـه زنده‌انـد. عروسـکی‌ها حـالا از جای خالی جواد ذوالفقاری می‌گویند جـای خالی‌ای که به این زودی پر نمی‌شـود. جواد ذوالفقـاری متولد ۱۳۳۱ در همـدان بـود؛ او سـال‌ها در حـوزه تئاتر عروسـکی مشـغول نگارش، ترجمـه و کارگردانی بود که می‌تـوان به نمایش‌هـای «علی‌بابـا و چهل دزد بغـداد»، «دوسـتان الماس»، «بـز زنگوله پا»، «کـدو قلقلـه زن»، «سـیاوش»، «فرنگیـس» و «خرمشـیر» اشـاره کرد. ذوالفقاری نمایش «بازی پسـر و گرگ» را در ریرتوار کودک و نوجوان سازمان فرهنگی- هنری شـهرداری تهـران اجرا کـرد. اما مهم‌تریـن کار ذوالفقـاری در زمینـه نمایش‌های عروسکی پژوهش‌های گسـترده‌ای بود که در زمینه عروسـک‌های ایرانی و خارجی داشـت. او همچنین با راه‌انـدازی موسسـه نوروز هنـر در این سـال‌ها فعالیت‌های زیـادی در زمینه احیـای نمایش‌های سـنتی و معرفی عروسک‌ها داشـت. او همچنین در زمینه احیای نمایش عروسکی ایرانی به ویژه نمایش خیمه شـب بازی، پژوهش‌ها و کارهای بزرگی انجام داد. نمایش‌های علی بابا و چهـل دزد بغداد و همین نمایش سـمک عیار که این روزها در نبودش به روی صحنه رفته از آثـاری بود که در زمینـه نمایش‌های سـنتی آیینی ایرانی به روی صحنه رفت. ذوالفقاری در عرصه تدریس نیز بسـیار فعال بـود و در یاد دادن این هنر به نسل‌های بعدی گام‌های اساسی برداشت.

او همچنیـن در معرفی هنر خیمه‌شـب بازی ما به دنیا بسـیار موثر بود. شـاید کارهـای اجرایی این کارگردان بسـیار کم بود، اما او با آثـار خود در حوزه تئاتر تاثیرهـای فراوانی به جا گذاشـت و اطلاعاتی که در این عرصه باقی گذاشـت همیشگی است. او از معلمانی بود که در رشـته نمایش عروسکی تدریس می‌کرد و جزو کسـانی بود که در این عرصه دلسوزانه کار کـرد. پیکر جـواد ذوالفقاری ۱۰ اردیبهشـت از مقابل تالار وحدت به سمت قطعه هنرمندان بهشت زهرا (س) تشییع شد. نمایشـگران عروسکی نیز در هفته بزرگداشـت تئاتر برنامه‌هایی را در بزرگداشت او برگزار می‌کنند.

خبرخانه

تصویر تئاتر ۸۹ در «نمایش‌نما»

■ بنا به سنت هر ساله جشـن‌های تئاتر، گزیده‌ای از پوسـترهای تئاتـر ایـران در خانـه هنرمندان بـه نمایـش در آمـد. «نمایش‌نمـا» عنـوان نمایشـگاهی با بیش از ۶۰ پوسـتر تئاتر است که انجمـن طراحان پوسـتر خانـه تئاتـر در گالری مرتضی ممیز دایر کرده است.

ویرجینیا وولف در برادوی

■ برداشـت جدیدی از نمایشـنامه «چه کسی از ویرجینیا وولف می‌ترسد» در برادوی روی صحنه مـی‌رود. به گـزارش ورایتـی موسسـه هنرهای نمایشـی، اسـتپن وولف اعلام کرد: ایـن نمایش ۵۰ سـال پس از نخسـتین اجرا، ۱۳ اکتبر ۲۰۱۲ روی صحنه خواهد رفت. این نمایشنامه کلاسیک نوشـته ادوارد آلبی پس از برادوی در شـیکاگو و واشنگتن هم روی صحنه خواهد رفت.

جفری ریچـاردز و جـری فرنـکل تهیه‌کنندگی این نمایـش را بر عهده دارند. ایـن دو پیش از این، نمایش‌هـای